

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Arts & Music

هنر و موسیقی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین – 27 دسمبر 2011

غریب بنه نه بنکاری چه اغوندی بخل

طنز موزیکال

خواننده عزیز لطفاً پیش از خواندن این نوشته لنک ذیل را باز کرده و به خواندن زیبای پشوری به آواز "گلنار بیگم" گوش نهد:

<http://www.youtube.com/watch?v=OXkaZUyI9UE&feature=related>

و چه میشود که لطف نموده آهنگ بعدی را هم بشنود که به آواز گیرای "شکیله ناز"، خواننده مشهور پشوری، بوده و یادآور آهنگهای قدیم آن دیار از یادرفته ماست:

<http://www.youtube.com/watch?v=Vw5ZU336VIY&feature=related>

مثل آزموده کابلی گوید که "چیزی که دو شد، سه هم میشه" و ازین چه بهتر که سومش هم از ساحة هنر ارجمند و مبارک موسیقی باشد؛ هنری که زنگ از دل پُرمَنگ برمیکنند. وقتی دو خواندن زیبای پشتو را به آواز گیرای هنرمندان پشوری شنیدید، چه خوب است که کلیکی دیگر نیز فرموده و یک آهنگ قشنگ پشتو را به آواز خواننده جوان و با استعداد افغان، دوشیزه طنز "فرزانه ناز" بشنوید:

<http://www.youtube.com/watch?feature=endscreen&v=MVigkFsRZf0&NR=1>

آهنگ "پیغله پسته یم، زه په تا باندی مینه یم، توله مینه مینه یم" فرزانه از زیباترین ترانه های این نواخوان جوان است. فرزانه اصلاً زاده بغلان است، ولی پرورده کابل جان. از همین رو خود را کابلی و "پیغله د کابل" مینامد. آهنگهای فرزانه آنقدر زیبا و شرانگیز است که آتش به خرمن محفل زده، مردم را به شور و وجد و حتی پایکوبی می آورد. چه میشود که آهنگ "پیغله د کابل، د کابل یم وفاداره یم" را نیز بشنویم؟؟؟

اگر از تمجید هنر فرزانه جان ناز بگذریم که از تعریف بی نیاز است، میرویم به دو آهنگ اولی که ترانه های قشنگ پشاورى اند و هردو از قدیم و ندیم به گوشه‌های آشنا و نوستالژیک. اصل این آهنگها را از زمانی که طفلی خردسال بودم بخاطر دارم. وقتی روی تصادف همین امروز به هردو برخوردم، به آن طرف شست سال گذار شدم. به خاطر آوردم زمانی را که کودکی شش هفت ساله بودم و زمستان بود و یک روز جمعه آفتابی:

هنوز نان چاشت را، که در روزهای جمعه و آن هم در زمستان معمولاً مکلف میبود، نخورده بودیم. رادیو چالان بود و آهنگهای پشاورى را پخش میکرد. پدرم که بر زبان پشتو تسلط کامل داشت، با اشتیاق ترانه های پشاورى را میشنید. در آن زمان مثلی که خوانندهای پشتو در رادیو کابل هنوز رونق خوب نگرفته بود. ازینرو پدرم خوانندهای را که از پشاور پخش میشد، میشنید. به هر صورت؛ نزدیکیهای چاشت است و آفتاب خانه را خوب گرم کرده است، در حدی که همه از پته های صندلی بیرون و در دم آئینه و زیر آفتاب طلائی نشسته اند.

مادرم یک کرتی فیشنی از تکه بخل(مخمل) سرخ و تکه های بل بلی برای برادرم که چار سال از من خردتر است، دوخته. با صد شوق تمام بچه ای را آورده و پدرم را با لقبش خطاب کرده و مژده میدهد که «**بر بچه نازادنیٔ یک چیز بسیار خوب دوختیم.**» (برای بچه نازادانه ات یک چیز خوب دوخته ام). بعد کرتی بخل را از بچه بیرون آورده و میخواید به تن فاروق کند. فاروق مثلی که همان روز از پهلوی چپ خسته(خاسته) و خوشخوی نبود و حق و ناحق اُشلق میکرد و نارام بود. با این حال مادرم میکوشید که آن کرتی واوائی را به تنش کند و فاروق شق کرده بود و از پوشیدن امتناع میکرد. در همین اثناء انانوسر رادیوی پشاور جمله ای را مطابق حال و احوال ما گفت؛ گفت:

"غریب بنه نه بنکاری چه اغوندی بخل"

پدرم از خنده ضعیف گشته گفت:

«**شاهدی از غیب آمد!!!**»

و بعد آن جمله را ترجمه کرد که:

«**آدم غریبه نمود نمیده که بخل بپوشه!!!**»

و بعد همه قاه قاه خندیدیم و حکمت خدا را بنگر که بعد از گذشت شست و چند سال اینک آن سخن تداعی شده و همان صحنه و همان حال و هوا و فضاء ظاهر میگردد!!!
مادرم که رحمت حق بر روانش باد، مانند بسا مادران دیگر کابلی در خیاطی مهارت بسیار داشت و کالای ما را بدست خود میدوخت. وضع اقتصادی ما خوب نبود و قدرت آن را نداشتیم که اجوره دوخت لباس را بپردازیم. ازینرو مادرم تمام لباسها و باصطلاح خود ما "کالا"های ما را با ماشین دستکی ساخت جرمنی بنام "زینگر" Singer میدوخت. مادرم این ماشین را "سنگیر" مینامید که تلفظ مروج وطن ما از کلمه Singer بود. بعدها که زبان المانی را یاد گرفتم، پی بردم که "سنگیر" در اصل "زینگر" است. به هر صورت خواه "زینگر" و یا "سنگیر"، مادرم با همین ماشین با افتخار کار میکرد و غره بود که چنین ماشین شیک و نامداری را در اختیار دارد. و واقعاً که مال جرمنی نام داشت و از شهرت فوق العاده ای برخوردار بود. مال جرمنی گرچه قیمت و گرانبها بود، اما بادوام بود و سالهای سال کار میداد و باصطلاح کابلی "گتکی" بود. کلمه "گتکی" را معمولاً در مقابل "سُست" و "مُلمَع" * به کار میبردند. بعضاً "گتکی" را با کاف عربی و بشکل "گُتکی" تلفظ میکردند.

ضرب المثل گزنده "غریب بنه نه بنکاری چه اغوندی بخل"؛ معنای دری "غریب را نمیزید که مخمل بپوشد" را میدهد و اگر بزبان عوام کابلی گوئیم، "غریبه بخل نمود نمپته" (غریب را مخمل نمود نمیده) میشود.

این مثل پشاوروی در دری کابلی ما هم مترادفها دارد و من از جمله دوتای آن را معرفی میکنم:

– « آدم غریب و گوز برنجی؟؟؟ »

یعنی آدم مسکین کجا و گوزی که محصولِ پلو و چلو و برنج باشد!!!

– « سر کل و کلای بخل؟؟؟ »

(سر کل و کلاه مخمل؟؟؟)

گرچه کل بیچاره هم دل دارد و میخواهد فیشن کند، مگر مردم طنزپران کابل در غم کل و کور و شل و شت نبودند و برای هرکدام مطابق حال شان وجیزه و کور و کیانه (کنایه) و مثلی میپرانند.

چه باک دارد که این طنزیه موزیکال را با حسن ختامی بیاریم؟ و چه حسن ختامی شایان این سطور پریشان است، غیر از یک نغمه مست فرزانه جان ناز:

<http://www.youtube.com/watch?v=KnqaVO7FBMA&feature=related>

توضیح:

* – "مُلَمَّع" بر وزن "مُثَمَّن و مُسَدِّس و مُشَبِّک و مُسَطَّح و مُکَعَب و مُرَبَّع و مُجَسَّم و مُنْقَش و مُکَلَّف" (اسم مفعول از باب "تلمیع" – باب تفعیل) کلمه عربی و در معنای "روشن کرده شده" و "درخشنده" است. در اصطلاح شعراء و علم بدیع معنای دیگری دارد و مراد از آن شعرپست که یک مصراع یا بیتش دری/فارسی و مصراع یا بیت دیگرش عربی یا کدام لسان دگر باشد. در دیوانهای شعراء این نوع اشعار را زیر عنوان "مُلَمَّعات" می آرند که جمع سالم "مُلَمَّع" است. در زبان عامیانه کابلی اما "لممع" معنای کاملاً متفاوتی دارد و منظور از آن "سُست" و "بی دوام" و شیئی باشد که زود خراب گردد. "لممع" درین مفهوم متضاد "بادوام" و "مضبوط" و "گتکی" (کتکی) و "مُحکم" میباشد.